



پادکست ایران: از شنبه صبح

قسمت نهم: چرا شد محو از یاد تو نامم؟

نویسنده: مهدی تقدیمی

مدت زمان پادکست: ۳۴ دقیقه

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۳/۲۰

مهدی ملک‌زاده تو کتاب *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران* گفته اسمی از زن‌ها نیاورده چون به قول عوام داخل آدم نیستن و از جمع و خرج سردر نمیارن. واقعیت هم اینه که در تاریخ‌نگاری‌های ایران معاصر اشاره زیادی به زنان و حضورشون در حوادث و وقایع نشده. اما آیا واقعا زنان ایرانی نقشی در تاریخ معاصر ایران داشتن یا در اندرونی خونه‌ها بودن؟ افسانه نجم‌آبادی در آثار مختلفش سعی کرده به این قبیل پرسش‌ها جواب بده. در نهمین قسمت پادکست ایران: از شنبه صبح در مورد کتاب *چرا شد محو از یاد تو نامم* صحبت می‌کنیم. در هر قسمت از پادکست ایران: از شنبه صبح یکی از کتاب‌هایی رو که به ایران و تاریخ معاصر ایران و اندیشه ایرانی مربوطه بررسی می‌کنیم و راجع به ابعاد مختلفش صحبت می‌کنیم؛ از فرهنگ و مدرنیته و تجدد تا دین و روشنفکری و زنان. من مهدی تقدیمی هستم.

پادشاه به واسطه خزانہ پادشاه خواهد بود، و خزانہ معمور نمی‌شود مگر به واسطه آبادی مملکت، و مملکت آباد نمی‌شود مگر به واسطه عدل. حکایت قوچان را مگر نشنیده‌اید، که پارسال زراعت به عمل نیامد و می‌بایست یک نفر مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد. چون نداشتند و کسی هم به داد آن‌ها نرسید حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض گندم مالیات گرفته، هر دختری به ازای دوازده من گندم محسوب و به ترکمان فروخت. گویند بعضی دخترها را در حالت خواب از مادرهایشان جدا می‌کردند، زیرا که بیچاره‌ها راضی به تفرقه نبودند. حالا انصاف دهید! ظلم از این بیشتر متصور می‌شود. همه‌جا خراب است... ای مردم بدانید و بفهمید همه شماها مکلفید به رفع ظلم (ص ۸۴).

این بخشی از سخنرانی سید محمد طباطبایی بود که چندماه بعد از ماجرای فروش دخترهای قوچانی ایراد شده. ماجرا از این قرار بود که سال ۱۲۸۴ شمسی، یعنی یک سال قبل از نهضت مشروطه، اراضی کشاورزی منطقه قوچان رو آفت زد؛ ملخ‌ها حمله کرده بودن و دهقان‌های طفلک محصولشون به باد رفته بود. وقتی محصولی نداشتن که بفروشن، طبیعتا مالیات دولت رو هم نمی‌تونستن بدن. هرچقدر پیش حکمران قوچان التماس کردن که مالیات رو بیخیال شه، نتیجه‌ای نداشت. ماجرا رو به آصف الدوله، حاکم خراسان گفتن، اون هم برای اینکه بگه من به فکر تو نم حکمران قوچان رو عوض کرد، ولی باز هم چیزی تغییر نکرد که نکرد. ظاهرا

تو این قضیه حتی مظفرالدینشاه هم دستور داده که به شکایت‌های مردم قوچان رسیدگی بشه ولی مسئولین مربوطه توجهی نداشتن. مأمورهای مالیاتی می‌اومدن سراغ دهقان‌های بیچاره‌ای که آه در بساط نداشتن؛ اگر موجودی گندم‌شون به قدر مالیاتی که باید می‌دادن بود که هیچی، اگر نبود دخترهاشون رو به ازای دوازده مَن گندم می‌دادن به اون آقای محتسب! در واقع خود مأمورهای مالیاتی خریدار دخترها می‌شدن چون بعدا می‌رفتن لب مرز هر دختری رو پونزده تا چهل تومن به ترکمان‌ها می‌فروختن. تعداد دخترهایی که فروخته شدن دقیقا مشخص نیست ولی حدود ۲۵۰ نفر و بیشتر گزارش شده. اما فاجعه قوچان به اینجا ختم نمی‌شه. چند ماه بعد، یک کسی به نام سالار مفخم بجنوردی که از اقوام اون حکمران عزل شده قوچان بوده، برای اینکه درس عبرتی به حکمران جدید قوچان بده و مثلاً بی‌آبروش بکنه، به عده‌ای از ترکمان‌ها خط می‌ده که قوچان رو غارت کنن، و کمک‌شون هم می‌کنه! غیر از تلفات و زخمی‌هایی که این غارت در پی داشته، حدود ۶۰ نفر از زن و بچه‌های قبیله باشقانلو به اسارت گرفته می‌شن.^۱ من از بیان ادامه این ماجرا و سرنوشت این زن‌ها پرهیز می‌کنم؛ در منابع تاریخی هم جزئیات زیادی ذکر نشده غیر از اینکه به‌عنوان برده و کنیز در بازارها فروخته شدن.

این ماجرای دردناک دخترهای قوچان بود، که البته چندان معروف نیست و مورخان اصلی تاریخ مشروطه مثل کسروی و ملک‌زاده و دیگران هم وزن زیادی بهش ندادن. این دقیقا پرسشیه که خانم نجم‌آبادی بحثش رو باهاش شروع می‌کنه. ایشون می‌گه تاریخ‌نگارها جرقه انقلاب مشروطه رو چوب زدن تاجرهای قند می‌دونن، یا کشته شدن دوتا جوون طلبه در جمعیت معترضین، یا لباس مسیو نوز بلژیکی در مراسم بالماسکه. درحالیکه ماجرای دخترهای قوچان قبل‌تر اتفاق افتاده بود و جامعه هم از این اتفاق به‌شدت متأثر بود. «حکایت دختران قوچان» سر زبون‌ها افتاده بود و هر کسی به نحوی ارزش حرف می‌زد. حتی فراتر از این، یکی از مهم‌ترین موضوعات مذاکرات مجلس ملی اول همین دخترهای قوچانی بودن. نجم‌آبادی می‌گه پس دوتا پرسش وجود داره؛ پرسش اول اینکه اگه دختران قوچان انقدر مسئله مهمی بود، پس چرا در تاریخ‌های اصلی مشروطه در حد اشاره ذکر شده و وزن زیادی نداره؟ پرسش دوم اینکه اصلا چرا این مسئله به یک مسئله ملی تبدیل شده بود؟ خصوصا اینکه این قبیل اتفاق‌ها چیز جدیدی نبود؛ قبلا هم شده بود که دهقان‌ها به خاطر فقر و فلاکت دخترشون رو بفروشن؛ بعضی قبایل ترکمان هم سابقه حمله و غارت و اینا داشتن و اون آقای سردار مفخم اصلا مسئول رام کردن ترکمان‌ها در مرز ایران بود! پس چی شد که موضوع اینقدر جدی شد که وکلای مجلس تازه تأسیس نگرانش باشن و موضوع اصلی مذاکرات‌شون باشه؟

حرف نجم‌آبادی در بعضی از مقالات این کتاب اینه که ماجرای دختران قوچان بخشی از گفتمان مشروطه ست و باید در چنین گفتمانی فهم بشه؛ کما اینکه در دوران مشروطه هم در چنین گفتمانی فهم می‌شده.

^۱ حکایت دختران قوچان، صص ۲۳-۱۹

دخترهای قوچان که بخاطر زن بودن شون ناموس مردان مملکت به محسوب می‌شدن، به اسارت گرفته شده بودن، اون هم توسط نیروی خارجی. نیروی خارجی به وطن شون تجاوز کرده بود و ناموس شون رو برده بود. اینجا بین دوتا مفهوم ناموس جنسی و ناموس وطن یه پیوندی ایجاد شده بود. اگه اپیسود سوم در مورد کتاب *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی* رو گوش داده باشید، توکلی طرقي توضیح داده که در دوره مشروطه برداشت‌های تنانه از وطن رایج شده بود؛ وطن به‌عنوان مادر بیمار پایه‌مرگی که به مراقبت و مداوا نیاز داره. حالا نجم‌آبادی می‌گه در اون دوره وطن همچون جسم زن تلقی می‌شد که نیروی خارجی به تاراج برده بود. از طرف دیگه، اینکه نیروی خارجی به وطن تجاوز کرده بود و هر کاری دلش خواست کرد و سربلند هم برگشت، حاکی از چی بود؟ اینکه حکومت مرکزی بی‌عرضه ست و توان مراقبت از وطن رو نداره. خب، حالا باید چی کار کرد؟ این سوال شهروند ایرانی در سال ۱۲۸۵ شمسی بود. گفتمان مشروطه زن‌ها رو قربانی استبداد حکومت معرفی می‌کرد و از مردهای مملکت می‌خواست علیه حکومت استبدادی که مقصر تجاوز به وطنه قیام کنن و حکومت مشروطه تشکیل بدن. «زنان به‌مثابه نوامیس جنسی که نیاز به محافظت داشتند، حالا خواهران و همسران سربازهای ایرانی بودند که برادران هم قلمداد می‌شدند» (ص ۸۶). نجم‌آبادی نشون می‌ده که چطور این پیوند گفتمانی بین ناموس ملی و ناموس جنسی، تبدیل شد به یک زبان تظلم‌خواهی که برای بسیج سیاسی استفاده می‌شد. این زبان تظلم‌خواه درون گفتمان مشروطه تعریف می‌شد و به مردها می‌گفت زن‌هاتون مورد ظلم قرار گرفته‌ن و شما که حافظ و قیوم‌شون هستین باید یه کاری بکنین.

بحثی که نجم‌آبادی اینجا مطرح می‌کنه اینه که گفتمان مشروطیت در ایران دوره قاجار از جهت نگاهی که به زن داشت دچار تنش درونی بود. از طرفی زن رو تحت قیمومیت مرد و از دارایی‌های مرد می‌دید که باید ازش محافظت بشه، از طرفی دنبال همتایی زن و مرد و برابری شون بود. این کشمکش رو در جاهای مختلف می‌شه دید. مثلاً وقتی تو مجلس ملی می‌خوان راجع به انجمن نسوان تصمیم بگیرن، زن و مرد برابر تلقی می‌شن و قانون برای هردوشون یکسانه؛ اما وقتی بحث حق زنان در انتخابات مطرح می‌شه، می‌گن الرجال قوأمون علی النساء، زن‌ها حق رأی ندارن! نجم‌آبادی می‌گه زن‌ها پایه‌پای مردها در نهضت مشروطه فعالیت می‌کردن؛ روزنامه می‌نوشتن، انجمن داشتن، تجمع داشتن و به انحای مختلف دنبال حقوق شون بودن؛ ولی این موضوع بمعنای بهم خوردن «نظم گوناوندی» بود. چیزی که جامعه مردانه نمی‌پذیرفت؛ یعنی نمی‌خواست اجازه بده که زن‌ها در جایگاهی که نباید حضور پیدا کنن و معنای «مردانگی» رو بهم بریزن. نظم گوناوندی هم به همین معنیه؛ یعنی در جامعه یکسری کارها و رفتارها زنانه یا مردانه تلقی می‌شه، فارغ از تفاوت‌های بیولوژیک. مثلاً همین که زن از این کارهای سیاسی بکنه؛ زن باید تو خونه باشه و نباید بیاد تو کوچه و خیابون. بخاطر همین که وقتی برای تأسیس بانک ملی در ایران نیاز به سرمایه هست، و تعدادی از زن‌ها طلا و جواهراتشون رو اهدا می‌کنن، بعضی از بازاری‌های تهران سخاوت به خرج می‌دن و طلاها رو باز خرید می‌کنن و به صاحبانش برمی‌گردونن. انگار که هویت مردانه‌شون لکه‌دار شده باشه! نجم‌آبادی می‌گه این قبیل کنش‌های زن‌های ایرانی برای اینه که خودشون رو بعنوان عضوی از ملت ثابت کنن، و در مقابل، مردها می‌خوان مرز بین

زنانگی و مردانگی دست نخوره! «گروه انبوهی از بازاریان طرفدار مشروطه در تبریز به تکان آمدند و سیدها را قرآن به دست جلو انداخته، با فریادهای «یاعلی» و «یاصاحب الزمان» راه افتادند. یک دسته از زنان نیز می‌خواستند همراه باشند ولی آنان را بازگردانیدند» (ص ۲۶۳).

زن‌های ایرانی بیخیال شدن؟ معلومه که نه. حضور خودشون رو با نامه و مقاله نوشتن برای روزنامه‌ها نشون دادن؛ مدارس دخترانه تأسیس کردن؛ انجمن‌های زنانه راه انداختن و کارهای دیگه. نجم‌آبادی می‌گه این «مدارس اناث» فقط یه فضایی برای علم‌آموزی و اینا نبود، بلکه داشت مفهوم شهروندی رو به زن‌ها یاد می‌داد. زن‌ها رو از اندرونی بیرون می‌کشید و به فضای عمومی جامعه می‌آورد. واقعا کارهای مهمیه. فعالیت‌های زنان به قدری پیشرفت داشت که انجمن مخدرات به مجلس شورای ملی نامه فرستاد و خطاب به وکلای مجلس گفت اگر نمی‌تونین وظایف تون رو درست انجام بدین استعفا بدین که ملت برای خودش یه چاره‌ای پیدا کنه! یا مثلا در یک نامه‌ای از جانب اتحادیه غیبی نسوان به مجلس شورای ملی، بعد از کلی طعنه و متلک به نماینده‌های مجلس که شما بی‌عرضه‌اید، گفته استعفا بدید و فقط چهل روز کار رو به دست زن‌ها بسپرید و ببینید ما چی کار می‌کنیم!

بنابراین خانم افسانه نجم‌آبادی به ما نشون می‌ده که ماجرای دخترهای قوچان چه تأثیری در شکل‌گیری گفتمان مشروطه داشت و چطور مفهوم وطن و ناموس رو با توجه به ترومایی که جامعه تجربه کرده بود بازسازی کرد. نجم‌آبادی می‌گه از دل زبان غیرت، زبانی برای بسیج سیاسی شکل گرفت که زن و مرد رو آورد وسط میدون. این وسط نظم گوناوندی هم توسط زن‌ها به چالش کشیده می‌شد، چراکه زن‌ها داشتن مرز امور مردانه و امور زنانه رو جابجا می‌کردن. حالا ماجرای با این وزن و این اهمیت در شکل دادن به گفتمان مشروطیت و اقدامات مشروطه‌خواه‌ها چرا در تاریخ‌نگاری‌های اصلی مشروطه مثل آثار ملک‌زاده و فریدون آدمیت و دیگران بهش اشاره‌ای نشده؟

نجم‌آبادی می‌پرسه چطور می‌شه در تاریخ‌نگاری تشخیص داد که کبریت کدومه و انبار باروت کدوم؟ چطور می‌شه از انبوه حوادث و وقایعی که در اون سال‌ها رخ داده، بعضی‌ش رو ساده و پیش‌پا افتاده دونست و بعضی‌هاش رو مهم و تاثیرگذار؟ ایشون می‌گه در حوادث تاریخی، نتیجه است که علت رو روشن می‌کنه؛ چون تاریخ‌نگار بعد از وقوع همه حوادث و اتفاقات می‌ره می‌شیننه وقایع رو ثبت می‌کنه و «سبب‌شناسی» می‌کنه. بنابراین اینکه چه وقایعی مهم بشه و چه وقایعی کنار گذاشته بشه کاملا وابسته به «منطق روایی» مورخه. (ص ۵۳). «به قول آنا ماریا آلونزو تاریخ‌نگاری کوششی است که همواره پس از وقایع تاریخی برای نظم دادن به این وقایع و معنابخشی به «توالی وقایع» شکل می‌گیرد. تاریخ‌نگار بنا به حکمت تاریخ‌نگارانه خویش رویدادهای گذشته را در متن روایت خاصی به هم می‌پیوندند...» (ص ۴۹). نجم‌آبادی با توجه به این مقدمات می‌گه تاریخ‌نگاری مشروطه که چوب خوردن تاجرهای قند و کشته شدن فلان طلبه و اینها رو برجسته کرده،

اونقدرها هم بازنمای واقعیت نیست. چون واقعیت اینه که قبل از اینکه تاریخ‌نگارها سراغ مواد خام برن و تحلیل‌هاشون رو شروع کنن مردم اومده بودن کف خیابون و ماجرای دختران قوچان انقدر ناراحت‌شون کرده بود که دست از سر مجلس برنمی‌داشتن.

مثلا نجم‌آبادی می‌گه فریدون آدمیت خواسته عناصر فکری نهضت مشروطیت و خواستگاه‌شون رو بررسی کنه؛ «وطن» و «دولت» و «حکومت مشروطه» و «مجلس شورا» و اینا. مثلا گفته روشنفکرهای ایرانی پیش از نهضت مشروطه به اصول قانون اساسی و فلسفه سیاسی و اینجور مفاهیم پرداختن و خلاصه سیر شکل‌گیری این مفاهیم در ایران رو بررسی کرده و گفته این آرمان متجددانه پیش از نهضت مشروطه وجود داشت؛ حالا در نهضت مشروطه قرار بود این آرمان‌های از پیش موجود محقق بشه. نجم‌آبادی می‌گه عزیزم داری اشتباه می‌کنی. چون مذاکرات مجلس و بحث‌های مردم کف خیابون و قهوه‌خونه رو ندیدی؛ سخنرانی‌های منبری‌ها و مقاله‌های روزنامه‌ها رو ندیدی و فکر کردی «نوشته‌های سیاسی آزادی‌خواه‌های درس‌خونده» خیلی مهمه. اتفاقاً اون مفاهیمی که شما می‌گی، در همین بحث و جدل‌ها و فحش و فحش‌کاری‌ها بود که ساخته شد؛ در متن حوادثی مثل دختران قوچان بود که بین نویسندگان و خوانندگان و سخنران و مخاطب همدلی ایجاد می‌شد و مفاهیمی مثل «ملت» و «ایران» و «وطن» معنا پیدا می‌کرد. کجای کاری؟ «مفهوم محوری تساوی شاه و گدا در گفتمان مشروطه‌خواهی معنای خود را صرفاً، یا شاید بشود گفت اساساً، از نوشته‌های متفکران منورالفکر قرن نوزدهم نمی‌گرفت، بلکه در عین حال حاصل رخدادهای کوچکی بود که در جریان آن‌ها برابری حاصل می‌شد و گزارش‌ها و بحث‌هایی که در حوزه عمومی درباره این اتفاقات درمی‌گرفت و دهان‌به‌دهان می‌چرخید؛ دو دهقان قوچانی در کنار مقامات عالی‌مرتب نشستند و در مورد فروش دختران در قوچان شهادت دادند و سخنان آنها در جراید منتشر شد و بر سر آن‌ها بحث‌های دیگری درگرفت و معنای برابری از دل آن مباحث بیرون آمد» (ص ۵۸). نجم‌آبادی می‌گه اینکه آدمیت به ماجرای دختران قوچان وزنی نداده، از سر غفلت نبوده، بلکه حوادث رو گزینش کرده تا روایتی که می‌خواد رو از مشروطه به دست بده. آدمیت می‌خواد پیروزی مشروطه بر مشروعه رو طوری روایت کنه که به نظر برسه نظام مشروطه بخاطر مزایایی که داشت پیروز شد، نه اینکه یکسری حوادث حاشیه‌ای باعثش شده باشن. روایت ملک‌زاده و کسروی هم از تیغ نقد نجم‌آبادی در امان نمی‌مونن. ملک‌زاده در هفت جلد کتاب تاریخ مشروطه‌ش فقط در موارد معدودی به مشارکت زنان اشاره کرده. کسروی هم که مشروطه رو جدال نیک و بد می‌دونه و حوادثی رو نقل می‌کنه که به ارتقای اخلاقی جامعه کمک کنه! حکایت دختران قوچان برای کسروی «داستانی است مربوط به همان روزگار درباره عدالت در برابر ستمگری» (ص ۵۰).

کتاب چرا شد محو از یاد تو نامم مجموعه ۹ تا مقاله از خانم افسانه نجم‌آبادیه که توسط خانم شیرین کریمی جمع‌آوری و ترجمه شده و اولین بار سال ۱۳۹۹ در نشر بیدگل منتشر شده. در زمان پخش این

پادکست، یعنی خردادماه سال ۱۴۰۲ این کتاب به چاپ پنجمش رسیده که نسخه فیزیکیش رو با قیمت ۲۱۰ هزار تومن، و نسخه دیجیتالش رو با قیمت خیلی کمتری می‌تونید تهیه کنید. مقالات این کتاب به صورت کلی در موضوع مطالعات زنانه؛ پنج مقاله‌ش مربوط به تاریخ معاصر ایران که شرح مختصری از ایده‌هاش رو گفتیم. سه مقاله هم به حیطه ادبیات و اسطوره‌ها مربوط می‌شه که در ادامه می‌ریم سراغش. یک مقاله تئوریک هم داره که درباره کاربرد مقوله‌های جنسیت و سکشوالیته در تحلیل تاریخی بحث کرده. مجموع این ۹ مقاله حدود ۳۵۰ صفحه می‌شه. مترجم کتاب البته این مقالات رو با این دسته‌بندی‌ای که من گفتم تقسیم نکرده؛ بلکه در دو بخش مقالات ترجمه‌شده و مقالات فارسی تقسیم کرده که به نظرم ایده جالبی نیست. عنوان «چرا شد محو از یاد تو نامم» که روی کتاب گذاشته شده مصرعی از تصنیفیه که علی اکبر دهخدا سروده و در ستون چرند و پرند مجله صور اسرافیل منتشر شده. این تصنیف به عنوان تصنیف «دختران قوچان» شناخته می‌شه و ترجیع‌بندش اینه: «ای خدا کسی فکر ما نیست». می‌تونید پیداش کنید. نقل شده که تعدادی از دخترهای قوچانی این تصنیف رو تو یه قهوه‌خونه‌ای در تغلیس اجرا کرده‌ن. (ص ۷۲)

از نویسنده صاحب‌نام این کتاب غافل نشیم. خانم دکتر افسانه نجم‌آبادی سال ۱۳۲۵ به دنیا اومد. دانشجوی دانشگاه تهران شد و پیش از اینکه لیسانسش رو تموم کنه مهاجرت کرد به آمریکا تا در کالج زنانه رادکلیف فیزیک بخونه. در ۲۲ سالگی لیسانس فیزیکش رو از این کالج که وابسته به دانشگاه هاروارد بود گرفت. دو سال بعد هم فوق لیسانس فیزیکش رو از دانشگاه هاروارد گرفت. بعد از این بود که مطالعات اجتماعی رو دنبال کرد و کم کم به این سمت رفت. نهایتاً سال ۱۳۶۳ تقریباً ۱۴ سال بعد از مدرک فوق لیسانسش، دکتری جامعه‌شناسی‌ش رو از دانشگاه منچستر گرفت. نجم‌آبادی پژوهشگر تاریخ زنان در ایران و در حوزه مطالعات زنان و مطالعات جنسیت کار می‌کنه. تخصص اصلیش هم ایران قرن ۱۹ ست؛ یعنی دوره قاجار. نجم‌آبادی برخلاف تصور عمومی که می‌گفت بخاطر کمبود منابع نمی‌شه در مورد زنان کار کرد، با روش‌های جدید از منابع تاریخی داده‌های مهمی رو استخراج کرده و تحلیل‌های درخشانی بدست داده. کتاب بسیار معروف و مهمش به نام *زنان سیبیلو و مردان بی‌ریش* یکی از آثار درخشان نجم‌آبادیه که امیدواریم در پادکست ایران: از شنبه صبح راجع‌بهش صحبت کنیم؛ هرچند که متأسفانه فقط دو فصل ابتدایی این کتاب به فارسی ترجمه شده. کتاب *حکایت دختران قوچان* هم یکی دیگه از آثار مهم ایشونه. خانم دکتر نجم‌آبادی الان در دانشگاه هاروارد استاد مطالعات تاریخی زنان، جنسیت و سکشوالیته ست.^۲

نجم‌آبادی می‌گه در دوران نوجوانی وقتی ماجرای یوسف و زلیخا رو در قرآن خونده شیفته این داستان شده. چون زلیخا در اغوای یوسف جسور بوده و خواسته عشق خودش رو در حضور زنان شهر نشون بده. بعنوان یک دختر مسلمان خیلی خوشحال بوده که زلیخا و زنان شهر هم بابت کارهاشون در قرآن نکوهش نشده‌ن.

^۲ ویکی‌پدیا، [مدخل Afsaneh Najmabadi](https://en.wikipedia.org/wiki/Afsaneh_Najmabadi)

اما وقتی تفاسیر سوره یوسف رو می‌بینه سرخورده می‌شه، چراکه می‌بینه این داستان به «داستانی بی‌روح و ملال‌آور» تبدیل شده؛ اول با متن‌بندی کردن زن و بعد با رستگار شدنش که متاثر از موعظه‌های پیامبرگونه یوسف بوده، و در آخر با پاداش دادن بهش از طریق ازدواج و مادر شدن و اینها. نجم‌آبادی به ما نشون می‌ده که داستان‌های «مکر زنانه» در ادبیات و اسطوره‌ها، در مورد «مکر» زنان و شهوت‌رانی‌شون نیست؛ بلکه این داستان‌ها حاصل خیال‌پردازی‌های بسیار کهن مردانه‌ست! در این داستان‌ها زنان در واقع بعنوان پرده‌نمایش تمایلات مردانه هستن و هیچوقت موضوع اصلی داستان نیستن. «زلیخا پرده‌نمایشی است که از طریق میل و خواسته او خواننده مرد داستان متمایل به یوسف می‌شود!» (ص ۱۴۹) شهرزاد قصه‌گو چی کار می‌کنه در هزارویک شب؟ برای شاهی که مورد خیانت همسرش قرار گرفته قصه‌های مکر زنان رو تعریف می‌کنه. پس شهرزاد غیر از اون کاراکتر جذاب سخن‌گو که همیشه معرفی شده، جلوه‌دیگه‌ای هم داره. شهرزاد قصه‌گو که به‌عنوان نجان‌دهنده دخترهای شهر شناخته می‌شه، در واقع با تعریف کردن قصه‌های ضدزن سعی می‌کنه شاهزاده رو از دنیای زنان دور کنه و میل هم‌جنس‌خواهی شاهزاده رو تحریک کنه و به «همبازی مردانه» تشویقش کنه. نجم‌آبادی سندبادنامه رو هم به همین منوال تحلیل می‌کنه و توضیح می‌ده. اما سوال اینجاست که این داستان‌های مردانه برای مخاطب زن چه جذابیتی داره؟ خوندن داستان‌هایی که در اونها کاراکتر زن اغفالگر و کینه‌توزه و رفتار ناپسندی داره، چه لذتی برای خواننده زن فراهم می‌کنه؟ نجم‌آبادی می‌گه کاراکتر زن جسور در داستان‌های مکر زنان برای مخاطب زن لذت‌بخشه. زن‌ها از خوندن این داستان‌های فانتزی که تسلط زنان بر فضا رو نشون می‌ده و مردان رو وابسته زن‌ها نشون می‌ده لذت می‌برن. البته شاید بهتر باشه بگیم لذت می‌بردن، چون به قول نجم‌آبادی این قبیل داستان‌ها بعد از قرن بیستم افول کرده و روابط دگرجنس‌خواهانه در فضای شهری خیلی از ارزش‌های موجود در این داستان‌ها رو بی‌معنی کرده.

خانم دکتر نجم‌آبادی بحثی هم دربارهٔ رمان مشهور بامداد خمار داره که در دههٔ هفتاد بالغ بر ۳۰۰ هزار نسخه ازش منتشر شد. داستان از این قراره که یه دختر جوون به نام سودابه از یه خانوادهٔ ثروتمند عاشق یه پسری می‌شه که از لحاظ اجتماعی و فرهنگی در جایگاه پایین‌تریه و برخلاف توصیه‌های خانواده‌ش با اون ازدواج می‌کنه. پیام رمان اونطوری که خود نویسنده و منتقدین گفتن جدال بین عقل و عشقه و اینکه ازدواج باید بر پایهٔ عقل باشه، نه عشق پرشوری که گذراست. اما نجم‌آبادی معتقده اتفاقاً مخاطبین کتاب همچین پیامی از کتاب نگرفتن و جذابیت کتاب براشون در چیز دیگه‌ای بوده. محبوبیت رمان بامداد خمار بخاطر سطحی بودن مردم و علاقه‌شون به داستان‌های مبتدل نبود، بلکه این رمان به نحو ناخواسته‌ای نیازهای پنهان مخاطبینش رو جواب می‌داد. رمان با گفتگوی سودابه و عمه‌ش به نام محبوبه، شروع می‌شه و این‌همانی‌ای بین این دو شخصیت شکل می‌گیره. محبوبه مثل سودابه عاشق شده و ازدواج کرده ولی به سختی شکست خورده و حالا می‌خواد مانع سودابه و عشق پرشورش بشه. اما نکته اینجاست که سودابه، شنوندهٔ مخالفه. در برابر عمه‌ش مقاومت می‌کنه و حرفش رو نمی‌پذیره. سودابه این فرصت رو به خواننده‌های زن جوان می‌ده که داستان رو با لذت بخونن و به چشم داستان قهرمانانه بهش نگاه کنن. خواننده در طول داستان با سودابه

همراهی می‌کنه و با عمه‌ای که می‌خواد نصیحتش کنه مخالفت می‌کنه. در انتهای داستان هم قرار نیست سودابه از این نصیحت‌ها متنبه بشه. به قول نجم‌آبادی *بامداد خمار* رمانیه که با نیروی عشق پرشور و شهوانی و دگرجنس‌خواهانه زن پیش می‌ره؛ زنی که معنای زندگیش مادری و فداکاری نیست. از اونجایی که شرح تحلیل‌های نویسنده از این رمان نیاز به احاطه کلی به خود رمان داره پیشنهاد می‌کنم بعد از خوندن رمان، مقاله خانم نجم‌آبادی در این باره رو بخونید.

افسانه نجم‌آبادی در آثارش تلاش می‌کنه تا تاریخ معاصر ایران رو از نو بنویسه و این بار با حضور زنان. شاید تأکید زیاد ایشون روی مسئله زنان و غیبت‌شون از تاریخ معاصر، اغراق شده به نظر بیاد، اما همین تأکید که مسئله رو چالش‌برانگیز و قابل تأمل می‌کنه. ایشون معتقدن تاریخ رو بدون توجه به مسئله گوناوندی نمی‌شه نوشت و هر تاریخ‌نگاری‌ای که به مسئله جنسیت و نقش‌های جنسیتی بی‌توجهه بنیان قوی‌ای نداره. بنابراین در تاریخ‌نگاری مدرن ایران هم باید حضور زنان رو بررسی کرد و هم مسئله مقوله‌بندی زنان و مردان.

*

در قسمت بعد، راجع به کتاب *ایران جامعه کوتاه* مدت نوشته آقای همایون کاتوزیان صحبت می‌کنیم. اگر این پادکست رو پسندیدین شنیدنش رو به دیگران هم پیشنهاد بدین. تمام قسمت‌های پادکست ایران: از شنبه صبح رو می‌تونید از کانال تلگرام و یوتیوب ما و تمام نرم‌افزارهای پادگیر گوش بدید. به صفحه اینستاگرام ما هم سر بزنین. نشونی ما اینه: *IranSaturdayMorning*. بدون هیچ فاصله و علامتی. تولید این پادکست به همت تهیه‌کننده‌های محترم‌ش آقای مهدی عسکری و مهدی فراتی و گروه حامیان مالی ممکن شده. تا اپیسود بعد خدانگهدار.